

برای فرهنگ از زوایای گوناگون تعریف‌های متعدد شده است؛ برخی نویسندگان مجموعه تعاریف فرهنگ را در شش دسته طبقه بندی کرده‌اند: 1- تعاریف تشریحی 2- تعاریف هنجاری 3- تعاریف ساختاری 4- تعاریف تاریخی 5- تعاریف روانشناختی 6- تعاریف تکوینی (آشوری، 7/).

اگر منظرهای گوناگون را به لحاظ عینیت و وجود واقعی فرهنگ در یک نقطه مشترک کنار هم بگذاریم، شاید بتوان گفت نقطه مشترک همه آنها عبارت است از باورها و ارزش‌ها به علاوه مظاهر و تجلیات آن دو (هنجارها، سنت‌ها، نمادها، فنون، هنرها و ...) در عینیت زندگی انسان.

از مهندسی فرهنگی نیز تعریف‌های متعددی شده است، به عنوان نمونه:

1. مهندسی فرهنگی عبارت است از طراحی، نوسازی و بازسازی سیستم فرهنگ. (ناظمی اردکانی، 27/1)

2. مهندسی فرهنگی عهده‌دار آن مجموعه از تصمیمات، اهداف، روش‌ها و راه‌هایی است که در جهت تحقق خارجی احکام کلی‌تر فرهنگی می‌باشد. (ارژمند، 161/1)

3. مهندسی فرهنگی کوششی سنجیده برای جلوگیری از مشکلات فرهنگی آینده یا بهبود جامعه فردا با طرح و اجرای نقشه‌های دقیق و محدود است. (فیروزجاه، 228/1)

4. مهندسی فرهنگی عبارت است از ارائه یک نقشه و طرح کلی و جامع از نظام فرهنگی جامعه با ایجاد نسبت و ربط منطقی میان متغیرهای فرهنگی جهت: 1- ایجاد و تأسیس نهادها و ساختارهای فرهنگی 2- ترمیم و اصلاح و تغییر نظام فرهنگی 3- تکامل و توسعه نظام فرهنگی برای تحقق و رسیدن به فرهنگ. (علی اکبر رشاد، 230/1)

قطع نظر از اینکه تعریف‌های فوق را ناظر به مهندسی فرهنگی بدانیم یا مهندسی فرهنگ¹، اصلاح مؤلفه‌ها و اجزای فرهنگ به معنای تجدید کارکرد بایسته آنها در نظام فرهنگی جامعه، یکی از محورهای مهم مهندسی به شمار می‌آید، با این تفاوت که در صورت نخست یکی از لوازم و در صورت دوم یکی از اجزای برنامه

است.

قرآن و روش اصلاح

اصلاح فرهنگ گر چه می‌تواند با تلاش فکری و توشه عقلی انسان‌ها صورت گیرد، اما بدون استمداد از منبع الهی و فرا انسانی، که فارغ از محدودیت‌های ذهنی و احساسی به کلیت زندگی و گستره تجلیات فکری و روانی انسان‌ها بنگرد و به کژی‌ها و کاستی‌های آن آگاهی داشته باشد، کاری ناقص و نافرجام می‌نماید؛ زیرا فرهنگ محصول انسان است و کژی‌ها و کاستی‌هایش نیز معلول وی خواهد بود و عاملی که سبب نقصان است، نمی‌تواند به طور کامل و جامع سبب کمال باشد، اگر چه به صورت جزئی و موردی این توانایی را داشته باشد. (طباطبایی، 131/2)

از این رو قرآن کریم، فرستادن پیامبران را برای بشریت به عنوان «تمام حجت» یاد می‌کند؛

(رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (نساء/165)

«پیامبرانی که بشارتگر و هشدار دهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بِهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.»

بنابراین، اگر دین الهی را عامل اصلی و اصیل اصلاح فرهنگ بشر بدانیم، دور از واقع سخن نگفته‌ایم. چنان‌که رسالت و هدف اساسی ادیان الهی که هدایت و راهبری بشر به سوی کمال و تعالی فکری و اخلاقی معرفی شده است نیز مؤید همین واقعیت است؛

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (آل عمران/164)

«به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ



عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف/157)

«همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند.»

تعالی فکر و اخلاق از یک سو، خود به صورت مستقیم به معنای اصلاح بخش بنیادین فرهنگ، یعنی باورها و ارزش‌هاست و از سوی دیگر منجر به اصلاح لایه‌های دیگر فرهنگ مانند سنت‌ها، هنرها، نمادها و... می‌گردد.

این تصور و پیش فرض از نقش دین، گرچه در آغاز، مناسب و در خور جوامع غیر دینی است که نخستین بار دین در آن نفوذ می‌کند و با القای فرهنگ آرمانی خلأها و آسیب‌های فرهنگ موجود آن جوامع را اصلاح و پیرایش می‌نماید، ولی نسبت به جوامعی که فرهنگ دینی در آن درونی شده و سپس خود این فرهنگ در بستر زمان گرفتار فساد و آسیب گردیده است، چندان مناسب و مؤثر به نظر نمی‌رسد.

اما واقعیت این است که در رابطه با اسلام به عنوان کامل‌ترین دین الهی دو جهت قابل توجه و تأمل است: یکی محتوا و درون مایه آن که یک سلسله باورها و ارزش‌های متعالی را برای بشر عرضه کرده است تا با تحول در بینش و ارزش، تمام ساحات زندگی وی را تحت تأثیر قرار داده و اصلاح کند. و دیگر، روش و شیوه تأثیرگذاری و درونی سازی آن باورها و ارزش‌ها به عنوان فرایندی که در بسترحوادث و جریان‌های اجتماعی شکل گرفت و در درونی ساختن مؤلفه‌های فرهنگ، اصول و قواعدی را رعایت کرده است. (سیدقطب، 507/1)

اگر آموزه‌های اسلام در جامعه اسلامی به خاطر پیشینه و حضور، نتواند بازتولید شود، اما روش و شیوه به کار رفته در تطبیق و درونی سازی آن و اصول و قواعدی که در نهادینه سازی بر آنها تکیه شده است، می‌تواند برای بازاصلاح



فرهنگ آسیب دیده مورد بهره برداری قرار گیرد. خوشبختانه قرآن به مثابه مظهر و منبع اسلام، همان‌گونه که درون مایه و محتوای آن را به نمایش گذاشته است، اصول و قواعدی را که در فرایند تطبیق و درونی سازی به کار رفته یا باید به کار می‌رفت، نیز به خوبی بیان کرده و نمایانده است.

گذشته از این، قرآن کریم در آیات متعددی، از روش و رفتار پیامبران و اصولی که آنان برای رساندن پیام خدا برای بشریت در پیش گرفته بودند نیز گزارش کرده است. اگر بپذیریم که آنچه پیامبر اسلام ﷺ و سایر پیامبران الهی انجام دادند، به معنای دقیق کلمه اصلاح فرهنگ بشری در کلیتش بوده است، می‌توان نتیجه گرفت که قرآن به عنوان کتابی که هم آموزه‌ها و هم روش‌ها را در معرض نگاه انسان‌ها قرار داده است، می‌تواند راه مناسبی برای به دست آوردن روش‌های اصلاح فرهنگ به شمار آید.

این نوشتار در پی آن است تا با بررسی فشرده و گذرا و با الهام گرفتن از آیات وحی، روش اصلاح فرهنگ آسیب دیده در جامعه اسلامی را به دست آورد.

ماهیت روش قرآنی

قرآن کریم از تلاش پیامبران برای تحقق و تطبیق رسالت خویش تحت عنوان «دعوت» یاد می‌کند؛

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) (یوسف/108)

«بگو: این است راه من، که من و هر کس (پیروی‌ام) کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.»

(يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُكُمْ إِلَى النَّجَاتِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ) (غافر/41)

«وای قوم من! چه شده است که من شما را به نجات فرامی‌خوانم و [شما] مرا به آتش فرامی‌خوانید؟»

(وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ) (فصلت/5)

«و گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را به سوی آن می‌خوانی سخت محجوب و مهجور است. و در گوش‌های ما سنگینی است.»

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾ (نوح / 5)

«[نوح] گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز دعوت کردم.»

و در خصوص پیامبر اسلام سفارش می‌کند که این دعوت بر سه عنصر حکمت، موعظه و جدال نیکو، استوار باشد؛ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل / 125)

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما.»

با توجه به ماهیت «دعوت» که فرایند مخاطب محور است و با توجه به عناصر «حکمت»، «موعظه» و «جدال احسن» که بر خرد ورزی و اقتناع تأکید دارد (طباطبایی، 372/12؛ صادقی، 534/16؛ زمخشری، 644/2)، می‌توان این نتیجه را گرفت که شیوه مورد سفارش قرآن در پروسه اصلاح فرهنگ، شیوه خود انگیزی یا به تعبیر دیگر انگیزش از درون است، اما نه هر انگیزشی، بلکه انگیزش بر پایه آگاهی و انتخاب؛ زیرا تکیه بر «حکمت» به عنوان سخنی که بیانگر حقایق روشن و انکار ناپذیر است، و «موعظه» به عنوان سخن پندآموز و خیرخواهانه، و «جدال احسن» به عنوان سخنی که موانع ذهنی مخاطب را به چالش می‌کشد، (طباطبایی، 372/12؛ مکارم شیرازی، 455/11) بیانگر این واقعیت است که دعوت باید عقل و قلب مخاطب را تحت تأثیر قرار داده و باورمند سازد، امری که بستر انتخاب آگاهانه را فراهم می‌کند.

بنابراین از نگاه قرآن، روش اصلاح فرهنگ در لایه‌ها و سطوح گوناگونش چیزی جز انگیزش درونی مخاطب بر پایه دو عامل آگاهی و انتخاب نمی‌تواند باشد.

تأکید قرآن بر عقلانیت و آزادی انسان در قبال پذیرش یا عدم پذیرش کلیت دین ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (بقره / 256)، ﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (حدید / 17) و نیز ماهیت آموزه‌ها و دستورات آیات که همواره نخست، ارزش‌ها و الزامات را به باورها مستند می‌کند و سپس باورها را به انتخاب عقلانی انسان وا می‌گذارد (فضل الله، 264/22)، همین واقعیت را تأیید و تأکید می‌نماید.



در برابر این روش، سه شیوه و روش دیگر وجود دارد:
یکی روش تحمیل که در آن اختیار و اراده نقشی ندارد و انسان زیر فشار نیروی بیرونی مقهور شده و در برابر فرهنگ تازه تن می‌دهد.
دیگر روش اغفال و تخدیر که در آن تغییر و تحول نه بر بنیاد آگاهی که در بستر نادانی و بی‌خبری شکل می‌گیرد.

سوم روش تحریک احساس که نیروی محرک اما ناپایدار و فاقد شعور درونی، ابزار تحقق اهداف قرار می‌گیرد.

قرآن هیچ یک از این سه روش را در فرایند اصلاحی خود در پیش نمی‌گیرد و از سایر پیامبران نیز اتخاذ چنین شیوه‌ای را گزارش نمی‌کند، بلکه تنها به انگیزش درونی از طریق آگاهی بخشی و اعتماد بر اختیار انسان تأکید می‌ورزد.

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا اتخاذ شیوه انگیزش درونی از سوی قرآن بدان خاطر است که این روش تنها روش معقول و سازگار با طبیعت فرهنگ است یا اینکه چون راه دیگری ممکن نبوده است، از این روش بهره گرفته و سفارش کرده است؟

در پاسخ باید گفت گزینش روش خود انگیزی نمی‌تواند از روی اضطرار و تحمیل و بدون انتخاب باشد؛ چرا که خداوند می‌توانست پیام اصلاح‌گر خویش را از طریق برانگیختن قدرتمندان یا قهرمانان جامعه برای بشریت بفرستد تا از طریق زور و تحمیل آن را به اجرا گذارند، یا از طریق مبعوث ساختن سیاستمداران که در برانگیختن احساسات و اغفال مردم تخصص دارند ارسال کند تا اصلاح و تغییر در بستر عاطفی یا جهل صورت گیرد. اما می‌بینیم که خداوند چنین نکرده است، بلکه در طول تاریخ پیامبرانش را از طبقه محروم و فاقد قدرت و مکتب و البته صالح جامعه به سوی بشریت فرستاده است. این، نشان می‌دهد که شیوه خود انگیزی نه یک شیوه اضطراری، بلکه تنها روش مناسب و معقول برای اصلاح مؤلفه‌های گوناگون و لایه‌های مختلف فرهنگ بوده است.

ویژگی‌های روش اصلاح قرآنی

روش خود انگیزی قرآن هم از نظر شکل و قالب و هم از نظر محتوا و درونمایه، ویژگی‌هایی دارد که بدون توجه به آنها نمی‌توان تصور درستی از کلیت شیوه قرآنی پیدا کرد. در این نوشتار می‌کوشیم به اختصار ویژگی‌های دوگانه را توضیح دهیم.

ویژگی‌های شکلی

1. انگیزش هنری

از خصوصیات بارز و آشکار روش اصلاحی قرآن که در نخستین نگاه توجه مخاطب را جلب می‌کند، آمیختگی انگیزش و هنر است. بدین معنا که در رساندن پیام و ایده‌های اصلاحی خویش از انواع فنون و شیوه‌های هنری کلام و زیبا سازی سخن بهره گرفته است. استعاره، کنایه، تشبیه، تصویرسازی، داستان و... از فنونی است که در سراسر آیات وحی به چشم می‌خورد.

این به کارگیری روش‌های هنری که در بیشتر موارد انتخابی بوده و می‌توانست به کارگرفته نشود، نشان از این واقعیت دارد که میان پیام فرهنگی و زیبایی پیام رسانی، پیوند استواری وجود دارد و فرهنگ برای درونی شدن، نیازمند روش‌های جذاب و زیباست.

2. گونه‌گونی سخن

ویژگی دیگر روش قرآن، گونه‌گونی در پیام رسانی است. قرآن کریم وقتی ایده و پیامی را مطرح می‌کند، آن را از زوایای گوناگون و با روش‌های متنوع پردازش می‌کند. گاهی در قالب بشارت بیان می‌کند، گاهی در قالب هشدار، گاهی حکایت می‌کند، گاهی تذکر می‌دهد، گاهی تشویق می‌کند، گاهی تصویر می‌کند و...

این تنوع بیان و پردازش نمی‌تواند بدون فلسفه و حکمت باشد. نزدیک‌ترین توجیه در فهم آن، این است که تنوع گرایی نه تنها در رفتار و کردار بشر، که حتی در دریافت و شناخت وی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و پیامی که با درون و ذهن

انسان سر و کار دارد، نمی‌تواند بدون در نظر داشت این واقعیت تأثیرگذار باشد.

3. ترکیبی بودن اهداف

روش رایج کتاب‌های بشری این است که وقتی موضوعی را در قالب گزاره‌ای بیان می‌کند، هدف خاصی را از آن در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند که مستقیم‌ترین و مرتبط‌ترین گزاره‌ای را که بیانگر آن هدف است، مطرح کند و هرگونه تحلیل و پردازی اگر صورت می‌گیرد نیز در قالب گزاره‌های مستقیم و مرتبط با همان هدف انجام می‌گیرد.

اما قرآن شیوه متفاوتی دارد؛ در قرآن بیشتر گزاره‌هایی که متضمن موضوعی است، اهداف متعددی را دنبال می‌کند؛ اگر حکم شرعی مطرح می‌شود، در کنارش نگاهی به پیامد اخلاقی یا عاطفی یا مبنای عقیدتی آن نیز وجود دارد. اگر آموزه عقیدتی بیان می‌شود، به لوازم رفتاری یا احساسی آن نیز اشاره دارد. اگر به موضوعی مانند دنیا یا آخرت می‌پردازد، به ارزش و جایگاه یا آثار گرایش به آن در رفتار انسان تذکر می‌دهد. اگر از صفات اخلاقی مانند تقوا، صبر، صداقت و... سخن می‌گوید، ریشه‌ها و بنیادهای عقیدتی یا بازتاب‌های رفتاری آن را نیز گوشزد می‌کند. اگر از تاریخ گزارش می‌کند، از نقش باورها و اخلاق در شکل‌گیری آن نیز یاد می‌کند. اگر طبیعت و پدیده‌های طبیعی را به تصویر می‌کشد، بایستگی و چگونگی پیوند انسان با آنها را نیز مطرح می‌کند. خلاصه گزاره‌های قرآنی در بیشتر موارد به اهداف متعدد نگاه دارد.

این واقعیت در روش قرآن می‌تواند گویای نکته مهمی در موضوع فرهنگ باشد و آن اینکه سطوح گوناگون فرهنگ با همدیگر مرتبط و غیرقابل تفکیک‌اند، به گونه‌ای که یک مؤلفه با تمام ابعاد وجودی انسان پیوند دارد و یک پیام اصلاحی باید ناظر به همه زمینه‌ها و زوایای وجودی و با استفاده از همه اهرم‌های تأثیرگذار الفا شود. شیوه ترکیبی سخن گفتن، ابزاری است برای تحریک تمام لایه‌ها و سطوح وجودی انسان.



4. شفافیت و رسایی

یکی از ویژگی‌های بیانی قرآن، گویایی و رسایی است. قرآن به رغم اینکه مشتمل بر متشابهات است؛ (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ) (آل عمران/7)، اما از لحاظ تفهیم و رساندن مطلب به مخاطب، هیچ گونه ابهام و نارسایی ندارد و چنان‌که خود می‌گوید، زبانش «مبین» است؛ (وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) (نحل/103)، از همین رو، مشرکان مکه به خوبی منظور آیات را می‌فهمیدند و تحت تأثیر آن قرار می‌گرفتند. (مغنیه، الکاشف، 75/7؛ تفسیر المبین، 705/1)

این واقعیت گذشته از آنکه نشان می‌دهد تشابه آیات در محتوا و حقیقت مفاهیم است نه در قالب بیانی آن، یک نکته مهمی نیز در رابطه با روش تأثیرگذاری پیام اصلاحی دارد و آن اینکه تغییر لایه‌های گوناگون فرهنگ در سطح عموم مردم نمی‌تواند در قالب اصطلاحات خاصان و بیان پیچیده صورت گیرد. زبان فرهنگ سازی و فرهنگ پیرایی به تناسب گستره مخاطبان باید زبان عمومی باشد. شاید مقصود از زبان قوم که قرآن در رابطه با رسالت انبیا مطرح می‌کند (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) (ابراهیم/4) نیز همین باشد.

5. تکرار و تلقین

از ویژگی‌های دیگر روش قرآن، این است که در بیان حقایق و ارزش‌ها به یک بار بسنده نمی‌کند، بلکه در مواضع و جایگاه‌های متعدد تکرار می‌کند، اما نه تکرار یکنواخت و ملال آور، بلکه تکرار همراه با تنوع و تازگی. این حقیقت را می‌توان با یک استقرای اجمالی به اثبات رساند. ابن عاشور می‌گوید:

«كُنِيَ عَنْ مَعْنَى التَّكْرِيرِ بِمَادَةِ التَّثْنِيَةِ لِأَنَّ التَّثْنِيَةَ أَوْلُ مَرَاتِبِ التَّكْرِيرِ، ... فَالْقُرْآنُ مَثَانِي لِأَنَّهُ مَكْرَرٌ الْأَغْرَاضِ. وَ هَذَا يَتَضَمَّنُ امْتِنَانًا عَلَى الْأُمَّةِ بِأَنَّ الْأَغْرَاضَ كِتَابَهَا مَكْرَرَةٌ فِيهِ لِتَكُونَ مَقَاصِدَهُ أَرْسَخَ فِي نَفْسِهَا، وَ لِيَسْمَعَهَا مِنْ فَاتِهِ سَمَاعَ أَمْثَالِهَا مِنْ قَبْلِ» (ابن عاشور، 68/24)



«ماده تثنیه کنایه از تکرار است، زیرا تثنیه نخستین مرتبه تکرار شمرده می‌شود ... پس قرآن مثانی است؛ چون اغراض مکرر است و این یک نوع امتنان بر امت به شمار می‌آید که اهداف و مقاصد کتابش تکرار شده است تا در جان‌ها بهتر نفوذ کند و کسانی که قبلاً نشنیده‌اند بشنوند.»

این ویژگی بیش از هر چیز معلول ماهیت پیام قرآن است. اگر قرآن پیام فرهنگی نداشت، شاید با این روش عمل نمی‌کرد، اما ماهیت فرهنگی آموزه‌های قرآن و نیازی که برای درونی سازی دارد از یک سو، و خصلت غفلت و فراموشی ذهن بشر از سوی دیگر و اهمیت پیام از جهت سوم، ضرورت به کارگیری چنین شیوه‌ای را ایجاب می‌کند.

ویژگی‌های محتوایی

روش اصلاحی قرآن همان گونه که در قالب و فرم ویژگی‌هایی داشت، از نظر محتوا و درون مایه نیز ویژگی‌ها و خصوصیتی دارد که الگو بخش مصلحان اجتماعی است. فشرده این ویژگی‌ها بدین قرار است:

1. واقع گرایی

بخش بزرگی از آیات قرآن به تذکر و توجه دادن به آیات تکوینی الهی اختصاص یافته است، به گونه‌ای که می‌توان گفت این بخش یکی از محورهای اصلی آموزه‌های وحی به شمار می‌آید. بخش دیگری از آیات، تاریخ تاریک یا روشن بشر در مواجهه با حق و باطل را گزارش می‌کند. بخش قابل توجهی از آیات، به بیان سنت‌های تکوینی و تشریحی الهی می‌پردازد. (زحیلی، 2/ 950) تعداد دیگری از آیات به آشکار ساختن بنیادهای وهمی و غیر واقعی سنت‌های جاهلی نظر دارد.

این توجه فراگیر به واقعیت‌های بیرونی، به ویژه طبیعت و تاریخ، برای پیامی که به ظاهر ارتباطی با آن دو ندارد و تنها در صدد تغییر و اصلاح باور و بینش انسان نسبت به زندگی است، (دروزه، 171، 163، 145/4) نشانه آن است که قرآن در روش

اصلاحی خود، تکیه بر واقعیت‌ها و دوری از تخیلات و پندارها را حتی در جایی که فرهنگ از مقوله احساس و عاطفه باشد، به عنوان یک اصل و قاعده می‌شناسد و این حقیقت را در زمینه فرهنگ آشکار می‌کند که پایه‌گذاری باورها و ارزش‌ها بر بنیاد پندارهای بی‌اساس یا احساسات دور از واقعیت اگر چه در راستای اهداف مورد نظر باشد، نمی‌تواند شیوه درستی برای بهسازی فرهنگ جامعه به شمار آید، امری که سوگمندان مورد بی‌توجهی قرار گرفته و هر روز شاهد برنامه‌ها و کارهای احساس بنیاد و تخیلی هستیم.

2. ریشه‌گرایی

شکل‌گیری یک حرکت در درون فرهنگ کلان جامعه از دو راه می‌تواند صورت بگیرد:

یکی از سطح به عمق، یعنی شروع از لایه‌ها و سطوح روین به سمت لایه‌ها و سطوح زیرین و ژرف.

و دیگر از عمق به سطح و ایجاد حرکت در لایه‌های زیرین و بنیادین به قصد رسیدن به سطوح برین و عینی.

هر یک از این دو راه منطقی و توجیهاات خود را دارد، اما قرآن کریم راه دوم را پیشنهاد می‌کند. این ادعا را می‌توان با دو دلیل اثبات کرد:

نخست چگونگی سیر نزول آیات از آغاز بعثت تا انجام آن است، مقایسه آیات مکی و مدنی این حقیقت را به خوبی تأیید می‌کند که به رغم تنوع زمینه‌ها و شکل‌های بیانی در آیات مکی، محور همه آنها دو چیز است: یکی باور به مبدأ و دیگر باور به معاد و قیامت. ارزش‌های اخلاقی در مرحله دوم و روابط اجتماعی و مناسک و نمادهای دینی در رتبه سوم قرار دارد. (زحیلی، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، 1/ 18)

اما در آیات مدنی سیر ماهوی گزاره‌ها برعکس می‌شود، یعنی آیات مربوط به باورها به رغم حفظ مرجعیت‌شان در رابطه با سایر آموزه‌ها، حجم کمتری را از لحاظ بیانی به خود اختصاص داده‌اند و برعکس، بیان قوانین و تشریحات و



نمادهای دینی، آیات بیشتری را در بر می‌گیرند. (فضل الله، 9/9؛ دروزه، 128/1) این تفاوت ماهوی گزاره‌ها در سیر نزول آیات، نشان دهنده اهمیت اصلاح بنیادهای عقیدتی در مرحله نخست حرکت فرهنگی است.

دلیل دوم تأکید و سفارشی است که قرآن بر مرجعیت و زیربنا بودن باورها و بینش‌ها در نظام فرهنگی دارد، کمتر آیه‌ای مربوط به ارزش‌های اخلاقی یا سنت‌های اجتماعی یا مناسک دینی است که به باورها ارجاع و اسناد داده نشود. به عنوان نمونه به آیات 172 تا 197 سوره بقره و نیز آیات 222 تا 240 همین سوره که بیانگر احکام و تشریحات و بعضاً ارزش‌های اخلاقی است نگاه کنید. تقریباً در تمام موارد پشتوانه دستورات و سفارش‌ها، علم الهی، رحمت الهی، عقاب الهی و صفاتی از این دست قرار گرفته است که آشکارترین معنای آن این است که باور به چنین صفاتی می‌تواند تضمین کننده اجرای دستورات و فرامین و ارزش‌های بیان شده باشد.

از مجموع این سفارش و آن نمایش سیر نزول، می‌توان نتیجه گرفت که روش اصلاح گرانه قرآن مبتنی بر حرکت از عمق به سطح و ایجاد تغییر از بنیادها و زیربناها به سمت روبنا و لایه‌های رویین است. سید قطب می‌گوید:

«و لم یبدأ المنهج الإسلامی فی معالجة هذه التقالید فی أول الأمر، لأنها إنما تقوم علی جذور اعتقادیة فاسدة فعلاجها من فوق السطح قبل علاج جذورها الغائرة جهد ضائع. حاشا للمنهج الربانی أن یفعله! إنما بدأ الإسلام من عقدة النفس البشرية الأولى عقدة العقیة. بدأ باجتثاث التصور الجاهلی الاعتقادی جملة من جذوره و إقامة التصور الإسلامی الصحیح. إقامته من أعماق القاعدة المرتکزة إلى الفطرة ... إن عقدة الفطرة البشرية هی عقدة العقیة و ما لم تنعقد هذه العقدة أولاً فلن یثبت فیها شیء من خلق أو تهذیب أو إصلاح اجتماعی ... إن مفتاح الفطرة البشرية هاهنا.» (سید قطب، 973/2)

«اسلام در درمان سنت‌های غلط جاهلی از اصلاح خود سنت‌ها آغاز نکرد، زیرا آنها بر مبانی و ریشه‌های فاسد عقیدتی استوار بودند و تلاش برای درمان آنها از بالا قبل از درمان ریشه‌های عمیق آنها تلاش بیهوده بود و از روش الهی به

دور است که چنین کار عبثی انجام دهد. اسلام از گره نفس بشر، یعنی گره عقیده شروع کرد و با کندن ریشه بینش و باور جاهلی، بینش صحیح اسلامی را جایگزین ساخت. کاری از ژرفا، ... گره فطرت بشر گره عقیده و باور است و تا زمانی که این گره گشوده نشود، هیچ خلق نیک و تهذیب نفس و اصلاح اجتماعی رخ نخواهد داد... کلید فطرت بشر اینجاست.»

البته این نکته را نباید فراموش کرد که نگاه به عمق در حرکت اصلاحی قرآن به خاطر نیازمندی‌های آغاز کار، از نظر قالب و شکل، به رغم حفظ تنوع و گونه‌گونی، در قالب‌هایی متفاوت از قالب‌ها و شکل‌های به کار رفته در ادامه حرکت و در آیات مدنی صورت گرفته است.

بررسی آیات مکی، به ویژه آیات سال‌های آغازین و مقایسه آنها با آیات مدنی، به خوبی این حقیقت را آشکار می‌کند که در آیات مکی اولاً شکل بیان و ساختارهای زبانی کوتاه، کوبنده و همراه با تهدید، مسجع و موزون است و ثانیاً قالب تصویرگری، چه راجع به امت‌های گذشته و چه راجع به نعمت‌های اخروی، بیشتر از سایر قالب‌ها مورد استفاده قرار گرفته است و ثالثاً روش تهدید، همراه و برابر با روش تشویق به کار رفته است، نه کمتر یا بیشتر.

اما در آیات مدنی، قالب‌های دیگری بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. (مکارم شیرازی، 275/14؛ فضل الله، 9/9؛ الموسوعة القرآنية، خصائص السور، 6/3) در اینجا پرسش مهمی مطرح می‌شود و آن اینکه آیا می‌توان روش عقیده بنیاد قرآن را در جامعه عصر نزول حجاز که مشکل عمده‌شان شرک و ناباوری نسبت به خدا و معاد بود و طبعاً باید قرآن در رسالت اصلاحی خویش بر آن تأکید می‌کرد، در جامعه امروز، به ویژه در جامعه اسلامی که مردم معتقد به توحید و معاد هستند و از این نظر مشکلی ندارند، پیاده کرد؟ آیا قیاس آن جامعه با ساختار فرهنگی خاصش به این جامعه و ساختار فرهنگی متفاوتش، قیاس مع الفارق نیست؟

در پاسخ باید گفت سخن در نوع عقیده و باور نیست تا این تصور پدید بیاید که در جامعه اسلامی امروز شرک به خدا و انکار معاد وجود ندارد تا نقطه آغاز اصلاح فرهنگ، عقیده به توحید و معاد باشد، بلکه سخن در اصل آسیب دیدن باور



است؛ در جامعه عصر نزول، مردم با چالش‌های فرهنگی گوناگونی در زمینه باورها، اخلاق، رفتارها، سنت‌ها و عادات، مناسک و نمادها و... مواجه بودند. قرآن در میان این چالش‌ها و نقاط تاریک، نخست بر باورها انگشت می‌گذارد و با روش‌های متنوع تعلیم، تهدید، بشارت، ترسیم پیامدها و... در صدد اصلاح آن بر می‌آید و به جای آن، سراغ اخلاق یا رفتار یا سنت‌های اجتماعی نمی‌رود.

این نشان می‌دهد که اصلاح باید از عمق باورها آغاز گردد، حال این باورها در زمین‌ها و زمان‌های گوناگون ممکن است متفاوت باشد. اگر در جامعه بدوی حجاز عقیده آسیب دیده و آفت زده جامعه، شرک و بت پرستی بود، در جامعه مدرن یا نیمه مدرن امروز اسلامی، ممکن است آن عقیده آسیب دیده، عدم عمق باور به توحید و معاد یا عدم درک درست حضور و ربوبیت الهی در زندگی انسان یا عدم شناخت حاکمیت قضا و قدر الهی بر تاریخ بشر یا فراموش شدن آخرت در غوغای دنیا گرایی و اموری از این گونه باشد که هر یک منشأ صفات، ارزش‌ها، رفتارها و سنت‌های غلط و نادرستی در جامعه می‌گردد و پیکره فرهنگ کلان جامعه را گرفتار آسیب می‌سازد.

آنچه جامعه امروز را با جامعه عصر نزول قرآن همانند می‌سازد، آسیب و آفت در لایه‌های گوناگون فرهنگ آن دو و ضرورت گزینش نقطه عزیمت برای تغییر و اصلاح آن است، نه نوع باورها یا ارزش‌ها یا سنت‌ها. و همین است که زمینه را برای الهام‌گیری و الگوسازی از روش اصلاح گرانه قرآن در جامعه امروز فراهم می‌سازد.

گرچه نویسنده بر این باور است که در جامعه امروز ما نیز آموزه توحید و معاد، به خاطر دینداری تقلیدی و ناآگاهانه، از حد سخن و زبان فراتر نرفته و حقیقتاً به عقیده تبدیل نشده است، پس آنچه این جامعه را از جامعه شرک زده عصر نزول متمایز می‌سازد، عقیده به توحید و معاد نیست، بلکه عدم اعتقاد به شرک و عدم انکار معاد است و میان این دو رویکرد تفاوت فاحشی وجود دارد.

3. عقل گرایی

همان گونه که اشاره شد، روش قرآن در مواجهه با چالش‌های فرهنگی، روش انگیزش از درون بر پایه آگاهی و انتخاب است، امری که یکی از لوازم جدایی ناپذیرش، اهمیت دادن به نیروی عقلی انسان می‌باشد. بدین سبب قرآن به خرد ورزی به عنوان یکی از راهبردهای اساسی در روش انجام رسالت اصلاح‌گرانه‌اش می‌نگرد. از این رو چه در مواجهه با باورها و سنت‌های غلط اجتماعی و چه در مواجهه با باورها و سنت‌های بایسته و پسندیده اجتماعی، نخستین توصیه و سفارش خرد ورزی و تعقل است. هیچ‌گاه خرافه‌گرایان را بدون تعقل و تدبیر در آنچه می‌پرستند یا می‌ستایند، دعوت به انصراف و اعراض نمی‌کند، بلکه نخست آنان را وادار به تفکر می‌کند و این پرسش را در برابر ذهن و ضمیرشان قرار می‌دهد که آیا آنچه می‌پرستند یا می‌ستایند، ویژگی‌های یک معبود یا محبوب را دارد؟

این رویکرد از نظر قرآن چنان اهمیت دارد که نه تنها در مواجهه با باطل و خرافات که حتی در رابطه با ایمان و پذیرش یک حقیقت نیز راضی به واکنش بدون اندیشه و تفکر نیست؛

«الإسلام دعوة الإصلاح الكبرى الشاملة لجميع أبناء البشر، لذا كان حريصا بصراحته و رحمته و اعتماده على العقل الحر و المنطق الرشيد، هداية الناس جميعا حتى الوثنيين البدائيين إلى الدين الحق و العقيدة الصحيحة القائمة على توحيد الله عز و جل، و إبطال عبادة كل ما لا خير فيه و لا نفع، و لا دليل من الواقع عليه.» (الزحيلي، 2239/3؛ نیز رک: مدرسی، 64/15)

«اسلام یک پیام بزرگ اصلاحی است که تمام بشر را مخاطب قرار داده است، از این رو بر صراحت، رحمت، عقل آزاد و منطق صحیح تأکید دارد، زیرا می‌خواهد همگان، حتی بت پرستان بدوی را به دین حق و عقیده درست که بر توحید استوار است هدایت کند و پرستش هر آنچه را که در آن خیر و سودی نیست و دلیلی از واقعیت بر آن وجود ندارد ابطال نماید.»

مجموع واژگان مربوط به تفکر و تعقل که در قرآن آمده است نیز به خوبی این واقعیت را تأیید می‌کند.



حال اتخاذ راهبرد خرد ورزی از سوی قرآن به عنوان نماد حرکت اصلاح فرهنگ، نشان از یک ضرورت در روش تعامل با اجزای فرهنگ دارد و بر این ادعا گواهی می‌دهد که اصلاح فرهنگ با تمام زوایا و ظرافت‌هایش، نمی‌تواند بدون بهره‌گیری از نیروی عقلانی خود انسان باشد. به تعبیر دیگر، تقلید و تبعیت در ساحت کار فرهنگی امر نشدنی است.

4. فطرت گرایی

طبق گزارش قرآن، اسلام در کلیتش برآمده از فطرت انسان و متکی بر آن است؛

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ) (روم/30)

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییر پذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

از همین رو قرآن خودش را ذکر (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ) (یوسف/104) و پیامبر ۹ را نیز مأمور به تذکر می‌داند؛ (فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ) (غاشیه/21)

اگر فطرت را به معنای ساختار ویژه وجودی انسان بگیریم، (طباطبایی، 179/16-180) بازتاب مستقیم فطری بودن آموزه‌های اسلام در روش تفسیر و تطبیق آن آشکار می‌شود. بدین معنا که فهم آموزه‌های اسلام در لایه‌های بینش‌ها، باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی و نیز تفهیم و تطبیق آن در ساحت‌های گوناگون زندگی باید به گونه‌ای باشد که ساختار فیزیکی و روانی انسان در ابعاد عقلی، عاطفی و غریزی بپذیرد.

بر این اساس آن گاه که عناصر فرهنگ جامعه دینی گرفتار آسیب و آفت گردد، شیوه اصلاح و بازیابی آنها نیز ناگزیر باید تابع همین ویژگی باشد، زیرا همان گونه که اشاره شد، اسلام در حقیقت یک اصلاح بزرگ بود و شیوه به کار رفته در نفوذ و درونی سازی آن فرمول کلی هرگونه اصلاح و تجدید است.

5. علم گرایی

یکی از راهبردهای اصلی قرآن در انجام رسالت پیامبر 9، تکیه بر علم و آگاهی مخاطبان است. آیات وحی نه تنها از مخاطبان می‌خواهد که در مواجهه با باورها، ارزش‌ها و سنت‌ها آگاهانه عمل کنند، بلکه خود بر تعلیم و آگاهی بخشی مخاطبان می‌پردازد. نمونه بارز این اقدام، جریان شناسی اجتماعی است. یکی از چالش‌های جامعه اسلامی هنگام نزول قرآن، پدیده نفاق بود. قرآن با این پدیده چگونه برخورد کرده و چه راه‌هایی را برای مبارزه با آن ارائه کرده است؟

اگر به مجموع آیات در این زمینه نگاه شود، مشاهده می‌شود که تکیه اصلی قرآن بر آگاهی بخشی است. قرآن از یک سو به آشکار ساختن انگیزه‌ها و اندیشه‌های پنهان منافقان می‌پردازد، از سوی دیگر حالات روحی و روانیشان را بر ملا می‌کند و از سوی سوم بی‌تأثیر بودن توطئه‌ها و برنامه‌هایشان علیه مؤمنان و اینکه خودشان بیشتر در دام توطئه‌هایشان گرفتار می‌شوند را مطرح می‌نماید. این گام‌های سه گانه بدین معناست که قرآن شیوه تعلیم و آگاه ساختن را برای از بین بردن و جلوگیری از گسترش این پدیده در میان مؤمنان را در پیش گرفته است. عین همین سیاست در مورد مشرکان، یهودیان و دیگر جریان‌های اجتماعی وجود دارد.

شکل دیگری از آگاهی بخشی، طرح پدیده‌ها به صورت مقایسه‌ای و تطبیقی و تصویر ویژگی‌های آنها در مقابل هم است که این روش نیز در قرآن به صورت گسترده به کار رفته است. مقایسه انسان‌های خوب و بد، کارهای زشت و زیبا، پیامدهای ناگوار و گوارای رفتارها و... نمونه‌هایی از این روش به شمار می‌آید. (حجازی، 905/1)

6. تجدد گرایی

تصور عمومی این است که آموزه‌های دینی امور ثابت و همیشگی و تغییر ناپذیر است. این تصور نسبت به باورها و ارزش‌های دینی درست است، اما نسبت به تشریحات و هنجارهای دینی به صورت مطلق درست نیست؛ زیرا احکام و



هنجارهای دینی آنجا که با امور و موضوعات متغیر و سیال پیوند می‌یابد، تغییر پذیر و دگرگون شونده است. این حقیقتی است که قرآن با وارد کردن پدیدهٔ نسخ در احکام به ما می‌آموزد. گرچه در گستره و مصادیق نسخ میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد، اما اصل وقوع و مشروعیت آن مورد تردید نیست؛ (مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا) (بقره/106) (طباطبایی، 252/1)

این واقعیت هنگامی که در عرصهٔ رسالت فرهنگی قرآن مورد ارزیابی قرار گیرد، حکایت از یک ضرورت در زمینهٔ روش اصلاح فرهنگ می‌کند و آن اینکه هر نوع تغییر یا جایگزینی در سطوح هنجاری و سنت‌های اجتماعی باید نسبت به واقعیت‌های آینده و پدیده‌های پیش رو گشوده و باز باشد. اراده و اصرار بر ایجاد هنجارها و سنت‌های ثابت و تغییر ناپذیر، فرایند اصلاح فرهنگ را با چالش مواجه می‌سازد.

7. بهره‌گیری از معادله سود و زیان

تصور دین همیشه همراه است با اخلاص و کارها را برای خدا انجام دادن، زیرا لبّ اللباب دین، بندگی و تسلیم بودن انسان در برابر ارادهٔ الهی است. اما نکتهٔ شگفت آور این است که قرآن برای ترغیب و تشویق انسان‌ها به تغییر باورها یا پذیرش ارزش‌های متعالی یا دست برداشتن و رها ساختن سنت‌ها و هنجارهای ناصواب، یا از روش اخلاص استفاده نمی‌کند، یا بسیار بسیار اندک استفاده می‌کند، بلکه به جای آن از یک معامله سخن می‌گوید و از یک معادلهٔ مبتنی بر سود و زیان شخصی بهره می‌گیرد؛

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ) (صف/10)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟»

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ... فَاسْتَبَشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ...) (توبه/111)

«در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده

است ... پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید ...»

حجم آیاتی که پیامدهای گوارا یا ناگوار رفتار یا گرایش انسان را بیان می‌کند و نیز تعداد آیاتی که به توصیف نعمت‌های بهشت و نعمت‌های جهنم می‌پردازد یا از خرسندی و ناخرسندی خدا به عنوان پاداش و کیفر عمل سخن می‌گوید، و همچنین تعبیر تجارت، بیع، شراء و... در ادبیات قرآن راجع به رابطه بنده با خدا، و به طور کلی گفتمان ربح و خسران در قرآن به خوبی از روش راهبردی قرآن در انگیزش انسان‌ها و جوامع پرده بر می‌دارد.

به نظر می‌رسد اصل بهره‌گیری از روش معامله با توجه به آیات وعده و بشارت به بهشت و نعمت‌های اخروی قابل تردید نیست، آنچه نیازمند تأمل بیشتر است و باید به آن پرداخت، پرسش‌های زیر است:

1. آیا قرآن در انگیزش انسان تنها بر معادله سود و زیان تکیه دارد یا بر اقتضاء و خواسته وجدان - جدای از سود و زیان - نیز نگاه دارد؟ به تعبیر دیگر آیا قرآن در روش انگیزش، تنها سودگراست یا وظیفه‌گرا نیز است؟

2. آیا قرآن در فرمول سودگرایی تنها به سود اخروی نگاه دارد یا سود دنیوی را نیز مورد توجه قرار داده است؟

3. آیا سود و زیان مورد نظر قرآن که آن را انگیزه تحریک و تشویق قرار داده است، فقط سود و زیان شخصی است یا سود و زیان جمعی و اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد؟

راجع به پرسش نخست، حقیقت این است که جستجو و تتبع در آیات قرآن - تا جایی که برای نویسنده مقدور بود - بیانگر این مطلب است که آموزه‌های اخلاقی و تشریحی قرآن که بخش عظیمی از عناصر فرهنگی در ساحت رفتارها و سنت‌ها را نشان می‌دهد، بر بنیاد نظام پاداش و کیفر (اعم از دنیوی و اخروی) استوار است. نمی‌توان موردی یافت که نظام پاداش و کیفر در آن مطرح نباشد. این ادعا را می‌توان از دو راه به اثبات رساند: یکی از طریق تتبع در آموزه‌های قرآن که در این زمینه نتیجه به دست آمده نشان می‌دهد که هیچ دستور یا سفارشی در زمینه رفتار، اخلاق، تغییر سنت‌ها و... نیست که به دنبالش نوعی پاداش یا کیفر به عنوان مشوق



و ترغیب کننده یا مانع و بازدارنده بیان نشده باشد، حالا چه این پاداش و کیفر در قالب بهشت و جهنم باشد یا خشم و خشنودی خداوند یا ...

دیگر از طریق دیدگاه قرآن نسبت به رابطه زندگی دنیوی انسان با زندگی اخروی وی. قرآن دنیا را زمینه عمل و آخرت را زمان نتیجه گیری می‌داند؛ (وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) (بقره/197)، (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (زلزله/7-8). آموزه‌های قرآن بر تجسم اعمال تأکید دارد؛ (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (نجم/39). یکی از نام‌های قیامت، یوم الدین، یعنی روز کیفر و پاداش است (حمد/4)، همه این حقایق نشان از آن دارد که در نگاه قرآن، زندگی دنیوی انسان با تمام ساحت‌ها و عرصه‌هایش بر بنیاد پاداش و کیفر، البته به معنای اعم استوار است.

بنابراین، نظریه وظیفه‌گرایی اخلاقی به این معنا که رفتار اخلاقی باید بر اساس احساس وظیفه و مسئولیت انجام گیرد و وجدان بدون در نظر داشت پاداش یا کیفر، انسان را به عمل اخلاقی وا دارد، مورد تأیید آموزه‌های قرآن در ساحت انگیزش انسان نیست. شاید دلیل این مطلب، عمق گرایش انسان به خود دوستی یا حب نفس باشد که عمیق‌ترین و تأثیرگذارترین رویکرد وجودی انسان به شمار می‌آید.

اما در رابطه با پرسش دوم باید گفت گرچه آیات قرآن عمدتاً و غالباً به لحاظ رویکرد آخرت‌گرایی اش سود و زیان را در بستر زندگی جاودانه، یعنی آخرت، تفسیر و تعریف می‌کند و برای زندگی دنیا در برابر آخرت جایگاهی در تعیین سود و زیان قائل نیست، اما این بدان معنا نیست که قرآن مصالح و مفاسد زندگی دنیوی انسان را نادیده می‌گیرد و برای آنها اهمیتی در محتوای پیام یا شیوه پیام‌رسانی قائل نیست، بلکه برعکس، بر اساس آموزه‌های آیات، بخشی از کارکردهای دین، اصلاح و بهسازی زندگی دنیوی انسان است؛ رفع اختلافات انسان‌ها: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) (بقره/21)، اقامه قسط و عدل: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْعَفَةٌ لِلنَّاسِ) (حدید/25) و... که به عنوان فلسفه آمدن پیامبران و کتاب‌های آسمانی مطرح

شده است، در همین راستا قرار دارد.

بنابراین رویکرد آخرت‌گرایی قرآن به معنای جهت دادن زندگی دنیا به سوی آخرت است، نه نادیده گرفتن زندگی دنیا، از این رو پاداش‌ها و تشویق‌ها یا کیفرها و تهدیدهای دنیوی به صورت قابل توجهی در معادله سود و زیان قرآن مطرح است. به عنوان نمونه وقتی به ارزشی مانند تقوا فرا می‌خواند، علاوه بر پاداش اخروی، پیامد دنیوی آن را نیز به عنوان مشوق مطرح می‌کند؛ (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) (اعراف/96)، (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) (طلاق/2-3). یا هنگامی که اهمیت قصاص را به عنوان یک قانون یا سنت در جامعه تثبیت می‌کند، به نقش بازدارنده اجتماعی آن تکیه می‌کند؛ (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ) (بقره/179). وقتی رفتار یا هنجاری را در جامعه ایجاد یا امحا می‌کند، به آثار و پیامدهای مثبت یا منفی دنیوی آن اشاره می‌نماید؛ (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا) (اسراء/29)، (وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) (فصلت/34)، (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) (بقره/275)، (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ) (انعام/108)، (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) (احزاب/32)، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبُدَّ لَكُمْ سُؤُوكُمْ) (مائده/101).

نمونه‌هایی از این دست که در قرآن فراوان وجود دارد، بیانگر این حقیقت است که سود و زیان مورد نظر قرآن اعم از پاداش‌ها و کیفرهای اخروی و مصالح و مفاسد دنیوی است و اختصاص به آخرت ندارد.

اما پرسش سوم. واقعیت این است که برای سود و زیانی که قابلیت انگیزش دارند، سه حالت می‌توان فرض کرد: 1- سود و زیان شخصی برای شخص 2- سود و زیان جمعی برای جمع 3- سود و زیان جمعی برای شخص.

در قرآن کریم از دو قسم نخست نمونه‌های فراوانی وجود دارد، یعنی مواردی که ارزشی یا هنجاری خطاب به شخص القا شده و منافع یا مضاری مربوط به شخص در آن گوشزد گردیده است، یا جامعه مورد خطاب قرار گرفته است و سود



و زیان باورها، بیش‌ها یا سنت‌های آن که به خود جامعه بر می‌گردد مطرح شده، بی‌شمار است.

اما در رابطه با قسم سوم که سود و زیان جمعی عامل انگیزش فرد قرار داده شده باشد، آیات صریحی به دست نیامد، البته برخی آیات می‌تواند در این راستا تفسیر شود، مانند: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)** (مائده/51) که ایجاد پیوند عاطفی با یهودیان و مسیحیان را عامل پیوستن روحی و یافتن هویت جمعی آنان معرفی می‌کند. یا آیه **(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)** (مائده/56) که دوستی با خدا و رسول و مؤمنان را عامل ورود در فضای جمعی و بهره‌مندی از پیروزی حزب پیروز الهی می‌داند. یا آیه **(مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا)** (مائده/32) که حفظ و اصلاح یا کشتن و افساد یک فرد را برابر با حفظ و اصلاح یا کشتن و افساد یک جامعه تلقی می‌کند و آن را عامل محرک یا بازدارنده قرار می‌دهد، و آیات دیگری از این دست. اما همان‌گونه که اشاره شد، این آیات صراحت و وضوح لازم را ندارد. اگر دلالت این آیات را بر وجود قسم سوم از انگیزش بر مبنای سود و زیان بپذیریم یا خطابات قسم سوم را انحلالی بدانیم که نتیجه‌اش طرح سود و زیان جمعی برای فرد خواهد بود، در این صورت می‌توان گفت قرآن از هر سه نوع سود و زیان در نظام پاداش و کیفر خویش استفاده کرده است، اما اگر دلالت آیات را نپذیریم یا آیات را انحلالی ندانیم، نتیجه آن می‌شود که قرآن از سود و زیان جمعی برای انگیزش فرد بهره‌ن گرفته است و تنها به سود و زیان‌هایی توجه نشان داده است که ارتباط مستقیمی با مخاطب دارد.

از مجموع آنچه گفتیم، این نتیجه به دست آمد که قرآن در روش اصلاح‌گری خویش بر معادله سود و زیان به معنای اعم از دنیوی و اخروی توجه و تأکید دارد. این حقیقت از یک سو از عمق سودگرایی انسان‌ها و همچنین از سازگاری این رویکرد با دینداری حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که سودگرایی تا زمانی که سمت و سوی وابستگی به زندگی دنیا ایجاد نکند، بلکه برای دست‌یابی به منافع

پایدار و همیشگی (نعمت‌های اخروی) یا منافع دنیوی که زندگی دنیا را انسانی‌تر می‌کند، باشد، با دینداری و بندگی ناسازگار نیست، و از سوی دیگر به لحاظ روشی، این نکته را می‌رساند که هرگونه جریانی که تغییر اندیشه و انگیزه انسان‌ها را هدف گرفته است، نمی‌تواند بدون توجه به این رویکرد فطری و ژرف‌قرین توفیق باشد. حرکت اصلاح و تغییر باید با تکیه بر عمیق‌ترین انگیزه انسان‌ها که همان جلب منفعت و دفع مضرت است صورت گیرد.

8. تدریج و گام به گام

آموزه‌های قرآن کریم در دو مورد، سیاست تدریج و گام به گام را در پیش گرفته است، یک در ابلاغ و بیان، چرا که می‌توانست یک باره نازل شود، اما مرحله به مرحله و تکه تکه نازل گردیده است؛

(وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) (اسراء/106)

«و قرآنی [با عظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی، و آن را به تدریج نازل کردیم.»

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

تَرْتِيلًا) (فرقان/32)

«کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟» این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.» و دیگر در اجرا و تطبیق نسبت به عادت‌ها و سنت‌هایی که با کشش‌های نفسانی انسان گره خورده است (مشروبات تخدیرکننده، انواع قمار). (فضل الله، 330/8؛ مکارم شیرازی، 688/2)

فلسفه تدریج در مقام نخست را خود قرآن به وضوح بیان کرده است که عبارت است از تثبیت و استوار سازی قلب پیامبر 9 به عنوان مخاطب و گیرنده مستقیم سخن از یک سو و خواندن و ابلاغ آهسته و با درنگ پیام به مردم از سوی دیگر. اما راز تدریج در مقام عمل و تطبیق بیان نشده است. مفسران بر این باورند که فلسفه تدریج در تعامل با سنت‌ها و عادت‌های یاد شده، در نظر داشت واقعیت رفتار انسان است، چه اینکه پیوند روانی و نفسانی که میان انسان و یک رفتار پدید می‌آید،



باعث مقاومت در برابر جدایی و ترک آن می‌شود. اگر مبارزه علیه آنها یک دفعه و ناگهانی صورت گیرد، در نخستین گام با واکنش منفی مواجه شده و شکست خواهد خورد. (صادقی، 292/3؛ نیز رک: مغنیه، 329/1)

به نظر می‌رسد هر دو مقام در یک نکته مشترکند و آن اینکه اصلاح باورها، ارزش‌ها و سنت‌های اجتماعی که گاهی با ایجاد باورها و ارزش‌های جدید و گاهی با زدودن و از بین بردن آنها همراه است، یک نوع تربیت اجتماعی است و تربیت بر خلاف تعلیم که می‌تواند دفعی و یکباره صورت گیرد، فرایند مرحله‌ای است که باید در زمان‌ها و مناسبت‌های لازم تحقق یابد؛ زیرا در تربیت، اراده‌ها باید به منصفه ظهور برسد و آموزه‌ها در جان انسان ترسیخ و تثبیت گردد و این می‌طلبد که زمان‌ها و رویدادها به عنوان بستر آموزش و انگیزش تلقی گردد. علامه طباطبایی می‌گوید:

«فَقَوْلُهُ: (كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ) بَيَانُ تَامٍ لِسَبَبِ تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ نَجْوَمَا مُتَفَرِّقَةً وَ بَيَانُ ذَلِكَ أَنَّ تَعْلِيمَ عِلْمٍ مِنَ الْعُلُومِ وَ خَاصَّةً مَا كَانَ مِنْهَا مُرْتَبِطًا بِالْعَمَلِ بِالْإِقْتِصَاءِ الْمَعْلُومِ مَسَائِلُهُ وَاحِدَةً بَعْدَ وَاحِدَةٍ إِلَى الْمُتَعَلِّمِ حَتَّى تَتِمَّ فِصُولُهُ وَ أَبْوَابُهُ إِنَّمَا يَفِيضُ حَصُولًا مَا لِيُصَوِّرَ مَسَائِلُهُ عِنْدَ الْمُتَعَلِّمِ وَ كَوْنُهَا مَذْخُورَةٌ بِوَجْهِ مَا عِنْدَهُ يَرَاغِبُهَا عِنْدَ مَسِيسِ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا، وَ أَمَّا اسْتِقْرَارُهَا فِي النَّفْسِ بِحَيْثُ تَنْمُو النَّفْسُ عَلَيْهَا وَ تَتَرْتَّبُ عَلَيْهَا آثَارُهَا الْمَطْلُوبَةُ مِنْهَا فَيَحْتَاجُ إِلَى مَسِيسِ الْحَاجَةِ وَ الْإِشْرَافِ عَلَى الْعَمَلِ وَ حُضُورِ وَقْتِهِ.

فَفَرَقَ بَيْنَ بَيْنِ أَنْ يَلْقَى الطَّبِيبَ الْمَعْلَمَ مِثْلًا مَسْأَلَةً طَبِيبَةً إِلَى مُتَعَلِّمِ الطَّبِّ إِقْتِصَاءً فَحَسَبَ وَ بَيْنَ أَنْ يَلْقِيَهَا إِلَيْهِ وَ عِنْدَهُ مَرِيضٌ مُبْتَلَى بِمَا يَبْحَثُ عَنْهُ مِنَ الدَّاءِ وَ هُوَ يِعَالِجُهُ فَيُطَابِقُ بَيْنَ مَا يَقُولُ وَ مَا يَفْعَلُ.

و من هنا يظهر أن إلقاء أى نظرة علمية عند مسيس الحاجة و حضور وقت العمل إلى من يراد تعليمه و تربيته أثبت في النفس و أوقع في القلب و أشد استقرارا و أكمل رسوخا في الذهن و خاصة في المعارف التي تهدي إليها الفطرة فإن الفطرة إنما تستعد للقبول و تنهياً للإذعان إذا أحست بالحاجة ... و هذه سبيل البيانات القرآنية المودعة في آياته النازلة كما قال تعالى: (وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى

النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) (اسراء/106) و هذا هو المراد بقوله تعالى: (كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ) «(طباطبایی، 15/211)» سخن خدا که فرمود: (كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ) بیان کاملی است برای فلسفه نزول تدریجی قرآن. توضیح مطلب این است که تعلیم و آموزش هر نوع علوم، به ویژه اگر مرتبط با عمل باشد، به شیوه القای مسئله مسئله تا پایان فصل، تنها اثری که دارد، ایجاد تصویر مسائل در ذهن دانش آموز است که در خزانه ذهنش ذخیره شده و هنگام نیاز به آن مراجعه می‌کند، اما تثبیت و ترسیخ آنها در نفس به گونه‌ای که نفس بر اساس آن رشد کند و آثارش در نفس آشکار گردد، نیازمند ضرورت و رسیدن وقت عمل است. آری، فرق است بین اینکه طبیب یک مسئله بهداشتی را به شاگرد خود (به طور نظری) یاد دهد و بین اینکه همین مسئله را در بالین مریضی (به طور عملی) به او بیاموزد و از مریض نشانه‌های مرض را بپرسد و او پاسخ دهد و این پرسش و پاسخ را با قواعدی که به شاگرد درس داده تطبیق کند که در این صورت آنچه می‌گوید، با آنچه می‌کند مطابق می‌شود.

از اینجا معلوم می‌شود که القای یک نظریه علمی در هنگام احتیاج و رسیدن هنگام عمل، در دل شاگردی که می‌خواهد آن را بیاموزد، بهتر ثبت می‌گردد و در قلب می‌نشیند و پا بر جاتر هم خواهد بود، مخصوصاً در معارفی که فطرت بشری بدان رهنمون شود، چون فطرت وقتی آماده پذیرش می‌شود که احساس نیاز کند... قرآن کریم هم همین رویه را دارد، یعنی آیات آن هر یک در هنگام احساس حاجت نازل شده، در نتیجه بهتر اثر گذاشته است، همچنان که خود قرآن فرموده: (وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) و نیز همین معنا مورد نظر آیه است که می‌فرماید: (كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ) - و خدا داناتر است.»

بنا براین، تدریج و حرکت بر اساس عینیت‌ها و جلو رفتن بر مبنای کارهای شده و تغییرات انجام گرفته، لازمه فرایند اصلاح لایه‌های درونی و عمیق فرهنگ در جامعه بشری است.



9. تلقی واقعی از خود

یکی از سنت‌های رایج در میان نخبگان، مخصوصاً در میان سیاستمداران، ستایش از تاریخ و فرهنگ تاریخی جامعه خود است. علت این کار گذشته از دل‌بستگی و پیوند عاطفی انسان با پیشینه‌اش، نقش فرهنگ در شکل‌گیری هویت و شخصیت جامعه است. همان‌گونه که جامعه‌شناسان و پژوهشگران عرصه فرهنگ گفته‌اند، تاریخ و فرهنگ یک جامعه، هویت آن جامعه را می‌سازد و طبیعتاً هر فرد یا جامعه‌ای نسبت به هویت خویش دیدگاه مثبت و ستایش آمیز دارد. این حقیقت تا جایی ریشه دارد که حتی مصلحان یک جامعه نیز در مقام اصلاح‌گری، گاهی از کنار ضعف‌ها و کاستی‌ها با سکوت می‌گذرند و در سکوت، به تغییر آن می‌اندیشند.

اما قرآن کریم در این زمینه روش معکوس دارد. قرآن در راستای تربیت انسان و جامعه انسانی یکی از چیزهایی که بر آن تأکید دارد، فهم و باور صادقانه انسان و جامعه نسبت به ضعف‌ها و کاستی‌های خود است. در همین راستا حقایق زیادی از ضعف‌ها و نقص‌های روانی و رفتاری انسان یا کاستی‌ها و انحرافات در سنت‌ها، بینش‌ها و ارزش‌های جامعه عصر نزول یا جوامع گذشته در قرآن مطرح شده است، با این هدف که این کاستی‌ها و کزی‌ها مورد توجه قرار گیرد و در مسیر اصلاح و ایجاد شخصیت و رفتار درست یا پایه‌گذاری سنت‌ها و ارزش‌های پسندیده، از آنها عبرت گرفته شود. (فضل الله، 276/6)

و نیز به همین خاطر تقدیس و پیروی کورکورانه و نابخردانه مشرکان و منحرفان نسبت به تاریخ و فرهنگ گذشته‌شان به عنوان یک تفکر غلط، نقد و نفی شده است؛

(إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (بقره/170)

«و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم.» آیا هر چند پدران‌شان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟»

﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (یونس/78)

«گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم بازگردانی؟»
﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ
يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (لقمان/21)

«و چون به آنان گفته شود آنچه را که خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: [نه!] بلکه آنچه که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم». آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند؟»

بنابراین، فرهنگ گرچه هویت اجتماعی انسان و روح کلی جامعه است، اما در مقام اصلاح و جراحی، به جای تقدیس و ستایش یا چشم فرو بستن بر کاستی‌ها و خلأهایش، باید منصفانه و بی‌طرفانه شناخت و شجاعانه بدان اعتراف کرد و این آگاهی و اعتراف را به وجدان اجتماعی تبدیل نمود تا انگیزش درونی نسبت به تغییر آن پدید آید.

سخن آخر

آنچه گفتیم، برخی از مبانی و اصولی است که قرآن به عنوان راهبردهای اصلی روش پیامبر ﷺ اسلام و سایر پیامبران الهی در راستای انجام رسالتشان مطرح کرده است. اصول و قواعد دیگری نیز وجود دارد، مانند نگاه به الگوها در فرایند اصلاح، جایگزین سازی هنگام نقد و نفی سنت‌ها و ارزش‌ها، رعایت قاعده «الاهم فالاهم» در تغییرها و دگردیسی‌های باورها، بسترسازی برای تحولات سطوح زیرین فرهنگ و... که جهت اختصار، از توضیح آن صرف نظر می‌کنیم.

اگر آنچه به عنوان نمونه آمد، مورد مذاقه و تأمل قرار گیرد، نیازها و بایسته‌های شیوه اصلاح فرهنگ در سطوح گوناگون آن به خوبی آشکار می‌گردد. هر تعریفی از فرهنگ در نظر بگیریم، این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که فرهنگ فراورده انسان است و هرگونه تعامل با آن، چه در جهت تغییر و تبدیل یا سازماندهی و مدیریت یا کاراسازی و اثر بخشی آن، باید بر اساس سازوکار و ویژگی‌های روانی انسان، اعم از اندیشه، احساس، نیروها و گرایش‌های وجودی، آن هم با رویکرد بالندگی و فرا روندگی، و نه به عنوان یک موجود ثابت و ساکن یا فرو رونده و رو

به انحطاط، صورت گیرد. تمام اصول و مبانی روشی قرآن، تأکیدی بر همین حقیقت است.

فاصله گرفتن از خطوط فطری حرکت و تمایلات علمی و عملی انسان یا نادیده گرفتن رویکرد تعالی طلبی وی و نگریستن تنها به بعد مادی گرایی و حیوانی انسان، مدیران و مصلحان اجتماعی را به خطا خواهد کشید و کار مهندسی و مدیریت فرهنگ یا نهادهای اجتماعی در سایه فرهنگ، به سامان مطلوب نخواهد رسید.

پی نوشت

1. در مهندسی فرهنگی، موضوع، نهادهای اجتماعی، و هدف، ایجاد رویکرد فرهنگی در اهداف و فعالیت‌های آنهاست، اما در مهندسی فرهنگ، موضوع، خود فرهنگ موجود جامعه، و هدف، سامان دهی و جهت دادن آن به سمت تعالی و بالندگی است.



منابع و مأخذ

- 1- ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير والتنوير، الدار التونسية للنشر - الدار الجماهيرية للنشر والتوزيع والاعلان
- 2- حجازي، محمد محمود؛ التفسير الواضح، دارالجيل، بيروت، 1413ق.
- 3- دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال 1386ش.
- 4- دروزه، محمد عزت؛ التفسير الحديث، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، 1383ش.
- 5- زحیلی، وهبه؛ المنیر فی العقیده والشریعه والمنهج، دارالفکر المعاصر، بیروت - دمشق، 1418ق.
- 6- زحیلی، وهبه؛ التفسير الوسيط، دارالفکر، دمشق، 1422ق.
- 7- زمخشری، جارالله؛ الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، دارالکتب العربی، بیروت، 1407ق.
- 8- سید قطب، فی ظلال القرآن، دارالشروق، بیروت - قاهره، 1412ق.
- 9- صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، 1365ش.
- 10- طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن،
- 11- فضل الله، سید محمد حسین؛ تفسیر من وحی القرآن، دارالملاک للطباعه والنشر، بیروت، 1419ق.
- 12- مدرسی، سید محمد تقی؛ من هدی القرآن، دارمحبی الحسین، تهران، 1419ق.
- 13- مغنیه، محمد جواد؛ الکاشف، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1424ق.
- 14- مغنیه، محمد جواد؛ التفسیر المبین، بنیاد بعثت، قم
- 15- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1374ش.